

## مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران / دوره ۵، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۵: ۳۱۹-۳۴۴

مطالعه فرهنگ لالایی، شعر و ضرب‌المثل در گویش قوم لر با تأکید بر نشانه‌های

تفکیک جنسیت (مورد مطالعه: دو محله شهرستان بروجرد از استان لرستان)

اصغر عسگری خانقاه<sup>۱</sup>

رؤیا پورتقی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۹/۲۲

### چکیده

شکل‌گیری نقش جنسیتی افراد یک جامعه، متأثر از دو امر فرهنگی و بیولوژیکی است. لالایی‌ها و ضرب‌المثل‌ها به‌عنوان جزئی از فرهنگ عامه که با نقش‌های جنسیتی و الگوهای فرهنگی رابطه دارند، نقش مهمی در این امر ایفا می‌کنند. این پژوهش، گزارشی از لالایی‌ها، شعرهای محلی، ضرب‌المثل‌ها و تبیین رابطه‌شان با الگوهای زنانه- مردانه یا پسرانه- دخترانه است که قوم ایرانی لر، مخصوص مذکر یا مؤنث به‌کار می‌برد. بررسی سهم لالایی، شعر و ضرب‌المثل در شکل‌گیری فرهنگ و آداب و رسوم هر قوم، علت و اهمیت این پژوهش و احتمال امحای آن‌ها، ضرورت چنین پژوهشی را نشان می‌دهد. در این نوشتار، قلمرو تحقیق محله صوفیان و دودانگه در شهرستان بروجرد و جامعه آماری ۴۵ نفر بروجردی و ۵ نفر از اعضای انجمن بروجردی‌های مقیم تهران است. پرسش‌های پژوهش مربوط به ضرب‌المثل‌ها و لالایی‌ها یا شعرهایی با موضوع جنسیت است؛ برای مثال، بررسی می‌شود که چه کسانی با چه اهدافی از آن‌ها استفاده می‌کنند. در این پژوهش، از روش مردم‌شناختی ژرفانگر با مشاهده مشارکتی مستقیم، همراه با اسناد و مدارک علمی مکتوب در مراکز علمی مختلف استفاده شده است. چارچوب نظری در این پژوهش، نظریه ساخت‌گرایی لوی اشتروس و نظریه عمل اورتتر است. نتایج پژوهش به شرح زیرند: نخست آنکه در ادبیات شفاهی قوم لر، جنسیت کاملاً هویداست و می‌توان در این فرهنگ، «زن طبیعی» و «مرد فرهنگی» را آن‌چنان که در نظریه عمل بیان شده است، به‌وضوح مشاهده کرد. دوم آنکه قوم لر در ادبیات شفاهی خود، به‌طور مشخص برای پسر و دختر، زن و مرد، زن و شوهر و پدر و مادر تفاوت ارزشی قائل است. سوم آنکه در الگوهای این ادبیات، معمولاً دختر جایگاه ویژه‌ای ندارد؛ جز در مواردی خاص که کدبانو و صبور است و کسی از راز دلش آگاه نیست. چهارم آنکه در الگوهای این ادبیات، پسر همیشه عزیزتر است و مسئولیت‌ها و وظایفش برحسب عزتش تعریف می‌شود.

واژه‌های کلیدی: الگوهای فرهنگی، تفکیک جنسیت، جنسیت، فرهنگ، نشانه.

۱. استاد انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)، asgari.khanghah@yahoo.com  
۲. کارشناس ارشد مردم‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، rpoortaghi@yahoo.com

## مقدمه و بیان مسئله

تولد آیتی خدایی است، در ذات بشرزایش امر مهمی وجود دارد و مقام آن غیرقابل سنجش است، اما در جامعه پر از مظاهر فناوری امروز، افراد به‌هنگام تولد کودک خود یا کودکان دیگر، برخوردهای متفاوتی را برحسب جنسیت نوزاد از خود نشان می‌دهند.

نوع برخورد افراد یک جامعه با نوزادی که به دنیا می‌آید، چه در بدو تولدش و چه پس از آن، با توجه به جنسیت و فرهنگ جامعه تعریف می‌شود.

خاستگاه انسان به‌هنگام تولد نوزادش، صحنه شگفت‌آوری را در سرزمین‌ها و دنیای غیرتکنیکی خلق می‌کند. گروهی که تعدادشان اندک نیست، خواهان پسر و گروهی کمتر از آن طالب دخترند. «چنانکه اگر نوزاد پسر باشد، می‌گویند: اجاق روشن می‌کند، در خانه باز می‌کند، اما در تولد دختر گاهی می‌گویند: اجاقش کور است... تولد دختر، برعکس تولد پسر حادثه خوشی نیست... یکی از دلایل این احساس ناراحتی، آن است که دختر سرانجام به خانه شوهر می‌رود؛ در صورتی که پسر عصای پیری است...» (ماسه، ۱۳۹۱: ۲۹).

در زندگی امروزی، تشخیص جنسیت از طریق سونوگرافی در شانزده- هفده‌هفتگی جنین قابل تشخیص است.<sup>۱</sup> این امر سبب می‌شود که والدین، از روزهای قبل از تولد برای نوزادشان ویژگی‌های جنسیتی قائل شوند و با توجه به جنس کودک و فرهنگی که در آن زندگی می‌کنند، به خرید وسایل مورد نظر پردازند.

اغلب وجوه تمایز این وسایل، رنگ و طرح است. بعضی از رنگ‌ها و طرح‌ها مخصوص جنس دختر (برای مثال، رنگ صورتی و طرح گل) و بعضی مخصوص جنس پسر (برای مثال، رنگ آبی و طرح ماشین) قلمداد می‌شود. می‌توان به این عناصر مادی، عناصر انتزاعی متعددی از جمله لالایی و ضرب‌المثل را نیز افزود.

گذشت زمان رفته‌رفته موجب غلبه مردباوری بر زن‌باوری شده است. به سخن رالف لیتون: «مردان در جامعه انسان هوشمند به‌طور میانگین بزرگ‌تر و سنگین‌تر از زنانند و می‌توانند از نظر بدنی بر آن‌ها چیره شوند...» (رید، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۵). افسانه‌ها، قصه‌ها، لالایی‌ها، ضرب‌المثل‌ها و در یک کلام فولکلور<sup>۲</sup> یا فرهنگ عامه، از دل قرون و اعصار گذشته زاییده می‌شود؛ بنابراین، برای پسر

۱. برای اطلاع بیشتر، رک: سایت حسین شاکری، متخصص تصویربرداری تشخیص پزشکی (سونوگرافی) [shakeri-ir/article](http://shakeri-ir/article)

۲. فولکلور (Folklore) در لغت به‌معنای دانش عوام به‌کار می‌رود. این اصطلاح در زبان فارسی به «فرهنگ توده»، «فرهنگ عامه»، «فرهنگ مردم» و «ادبیات عامیانه» ترجمه شده است. برای اطلاعات بیشتر رک: روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، ۱۳۶۸: ۸۰.

برتری وصف‌ناپذیری تولید می‌کند. مرد روستایی، بعد از خود نان‌آوری می‌خواهد که بتواند از زن و فرزندان دخترش حمایت کند؛ یعنی طالب پسر است و زن باید بیشتر پسرزا باشد تا دخترزا. از دیدگاهی دیگر، «مردسالاری هنوز در بخش اعظم جهان امروز حاکم است و بسیاری جوامع پدرسالار که زن را شری می‌دانند که از بخت بد قابل اجتناب نیست و به همین علت که نمی‌توان از او گذشت، مردان می‌کوشند تا حوزه اختیار و اقتدار وی را هرچه تنگ‌تر کنند و از زن تصویری معکوس تصویر خود بسازند؛ تا آنجا که مرد، آفریده خداوند و تجسم خیر می‌شود و زن، مخلوق شیطان و مظهر شر» (ستاری، ۱۳۷۳: ۲۳۳) و هرچه تجسم خیر بر زمین افزون‌تر، بهتر. در نتیجه این گذشته تاریخی، نوع بیان احساسات و نیز نوع خطابی که ما به‌عنوان والدین یا بزرگ‌تر با کودکان داریم، همه نشئت‌گرفته از تصورات جنسیتی برای کودکی است که با توجه به تعاریف پزشکی و علم ژنتیک، تا پیش از رسیدن به بلوغ و ظهور صفات ثانویه، از نظر جنسی خنثی است و دختر یا پسرخواندنش هیچ معنایی ندارد.<sup>۱</sup>

در این گزارش، مجموعه‌ای شفاهی از لالایی یا شعرها و ضرب‌المثل‌هایی که در فرهنگ لری رواج دارد، بررسی و تبیین می‌شود؛ زیرا به‌علت تغییرات در نوع زندگی، احتمال امحای گویش‌های محلی (فرهنگ لالایی خوانی و بیان ضرب‌المثل‌ها) بسیار زیاد است.

پرسش‌های پژوهش به‌صورت زیر تنظیم شده‌اند:

چه نوع لالایی، شعر و ضرب‌المثلی در فرهنگ عامه قوم لر وجود دارد؟ چه زمانی لالایی‌ها، شعرها و ضرب‌المثل‌ها خوانده می‌شوند؟ آیا درحال حاضر این لالایی‌ها خوانده می‌شود؟ چه کسانی این لالایی‌ها، شعرها و ضرب‌المثل‌ها را به‌کار می‌برند؟ هدف اصلی افراد هر قومی از خواندن آن‌ها چیست؟ اگر این لالایی‌ها، شعرها و ضرب‌المثل‌ها دیگر رایج نیست، چه چیزی جایگزینش شده است؟

## ادبیات پژوهش و چارچوب نظری

توجه به بخشی از مطالعات نظری و کندوکاو در ادبیات پژوهش در قلمرو این نوشتار نشان می‌دهد پژوهش روشمندی در زمینه مردم‌شناسی فرهنگ لالایی و ضرب‌المثل قوم لر درباره تفکیک جنسیت صورت نگرفته است یا دست‌کم پژوهشگران این نوشتار از آن بی‌خبرند، اما در

۱. نقل به مضمون؛ برای اطلاعات بیشتر ر.ک: عسگری خانقاه و کمالی (۱۳۸۸)، مقدمه بر انسان‌شناسی زیستی، تهران: نشر رهنما، صص ۱۳۱-۱۴۴.

راستای جنسیت و مفاهیمی مانند فرودست‌انگاشتن زن در مقایسه با فرادستی مرد و دیدگاه‌های فمینیستی یا ضدفمینیستی، کتاب‌های شعر و داستان و مقاله‌های متعددی یافت می‌شود که در آن‌ها، بعضی مانند ایرج میرزا و جلال ستاری، از نقش و جایگاه زن سخن گفته‌اند:

«در سردر کاروانسرای  
تصویر زنی به گچ کشیدند  
اریاب عمایم این خبر را  
از مخبر صادقی شنیدند  
گفتند که واشریعتا، خلق  
روی زن بی‌نقاب دیدند» (محبوب، ۱۳۵۴: ۱۷۷-۱۷۸).  
«گویند مرا چو زاد مادر  
پستان به دهن گرفتن آموخت» (همان: ۱۶۷).

«زن به گمان من یکی از چند کلید رازگشای فرهنگ قوم است؛ زیرا موجودی است اسرارآمیز که همواره دو ساحت داشته: جمال و جلال عشق، و زشتی و پلشتی مرگ. هم می‌گیرد و می‌زاید و بنابراین، با مهر زندگی می‌آفریند، و هم می‌میراند؛ یعنی از فرط دل‌بستگی خودخواهانه، جگرگوشه‌اش را چنان در آغوش می‌فشارد که نفسش را می‌گیرد» (ستاری، ۱۳۷۳: ۱).

در کتاب *سیمای فرهنگ ایران* آمده است: «در این کتاب، رقم‌زدن تصویری از زن ایرانی، بدان‌گونه که در فرهنگ ایران پس از اسلام نقش بسته، منظور نگارنده است و بنابراین، به موقعیت اجتماعی زن در ایران پیش از اسلام که صورت مثالی و قدیسیش در اساطیر و حماسه به‌یادماندنی است، و به مقام والای شهریاری نیز رسید، اما به مقتضیات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، به قولی روی‌هم‌رفته سیری نزولی داشت، نمی‌پردازد و فقط به تذکر نکاتی چند بسنده می‌کند» (ستاری، ۱۳۷۳: ۵). او در کتابش، نخست درمورد شرایط زن ایرانی دوران پیش از تاریخ تا آغاز اسلام شرحی مجمل دارد و سپس به‌نوعی به موضوع زن و جنسیت می‌پردازد. صادق هدایت نیز در زمینه جنسیت و فولکلور، آثاری دارد. او در کتاب *توب مروارید*، به زنان و آداب و رسوم دوران پهلوی، یعنی هم‌زمان به موضوع جنسیت و فولکلور می‌پردازد. «صادق هدایت، فولکلور را در *فوائد گیاه‌خواری* (۱۳۰۶ هـ ش) و *نیرنگستان* (۱۳۱۲ هـ ش) به‌کار برده است» (روح‌الامینی، ۱۳۸۲: ۲۲۶). آقا جمال‌الدین محمد خوانساری، دیگر اندیشمندی است که در این زمینه نوشتاری دارد. *عقایدالنسا و مرات‌اللهیا یا کاشوم‌ننه*، قدیمی‌ترین کتابی است که درباره اخلاق و آداب و رسوم زنان عامی ایران نوشته شده است. کتاب‌های دیگر عبارت‌اند از: *گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های بروجردی* نوشته احمد اسفندیاری (۱۳۷۸)، انتشارات غزل، فرهنگ لری از حمید ایزدپناه (۱۳۸۰)، انتشارات اساطیر، فرهنگ لکی تألیف حمید ایزدپناه (۱۳۹۰)، انتشارات اساطیر، قوم لر نوشته سکندر امان‌الهی بهاروند (۱۳۷۰)، انتشارات آگه، بررسی

جامعه‌شناختی شعر و موسیقی زاگرس‌نشینان لر از عظیم لک (۱۳۹۳)، انتشارات جامعه‌شناسان، آداب و رسوم و فرهنگ عامه ایل بختیاری چهارلنگ تألیف و گردآوری رضا سرلک (۱۳۸۵)، انتشارات طهوری، زبان و جنسیت نوشته پردیس عامری (۱۳۹۴)، انتشارات توز و قلم و... شایان ذکر است که از بعضی از منابع، برای تنظیم پژوهش الگوبرداری شده است.

اینکه در این بررسی‌ها چیزی در مورد جنس مرد و فولکلور پیدا نشد، خود توجیهی برای انجام‌دادن این پژوهش است. در این زمینه نیز ترجمه‌های زیادی از آثار غربی یافت می‌شود که احتمالاً هیچ‌یک از آنها، چندان که باید در مورد ادبیات شفاهی و تفکیک جنسیت کنجکاوی علمی نداشته‌اند. از این رو، منابع علمی زیادی در این زمینه وجود ندارد.

### چارچوب نظری

یکی از نظریه‌های مهم برای بررسی این پژوهش، نظریه ساخت‌گرایی کلود لوی اشتروس<sup>۱</sup> مردم‌شناس صاحب‌نام فرانسوی است. او در این نظریه، «فرهنگ را به‌عنوان هنر، رسوم مذهبی و اعمال زندگی روزانه و به‌عنوان سطح ساخت اساسی فکر انسان می‌داند» (عسگری خانقاه و کمالی، ۱۳۹۰: ۲۸۶). از طرفی «از ساختارگرایی برای تحلیل فرهنگی استفاده شده است» (همان). در این پژوهش، چارچوب اصلی و اساسی تفکر پژوهشگران، مکتب ساختارگرایی لوی اشتروس است و برای تبیین جزئیات، طی پژوهش، از الگوهای فرهنگی روث بندیکت<sup>۲</sup>، نظریه عمل شری اورتنز<sup>۳</sup> و نظریه تفسیری کیلفورد گیرتز<sup>۴</sup> استفاده شده است.

### تعریف مفاهیم

فرهنگ: «علم و دانش، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت. آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت» (عمید، ۱۳۹۱: ۱۸۳۷). «فرهنگ، مجموعه‌ای از آگاهی‌ها (شناخت‌ها) و رفتارهای فنی، اقتصادی، آیینی (شعائر)، مذهبی، اجتماعی و... است که یک جامعه انسانی معینی را مشخص می‌کند» (پانوف و پرن، ۱۳۸۹: ۸۷). الگو: «نمونه، طرح» (معین ۱۳۷۵: ۳۴۲). «مفهوم... شکل ویژه‌ای را که عناصر مختلف تشکیل‌دهنده یک فرهنگ یا یک جامعه به خود می‌گیرند و نیز نگرش‌هایی را که اعضای آن

۱. Claude Levi-Strauss

۲. Ruth Benedict

۳. Sherry Orthner

۴. Cillford Geertz

فرهنگ یا جامعه به کار می‌بندند، نشان داده، به‌این‌ترتیب طبقه‌ای از زندگی منسجم و ویژه را مشخص و معین می‌کند؛ بنابراین، واژه الگو، مفاهیمی از کاربرد، عرف و عادات و آداب و رسوم را - که اجازه می‌دهند تا اصلیت یک فرهنگ شناخته شود - کاملاً دربرمی‌گیرد» (همان: ۲۳۳).

الگوهای فرهنگی: «هر جامعه‌ای در زمینه کلی استعدادهای انسانی، بخش محدودی از ویژگی‌ها را به‌عنوان آرمان‌های فرهنگی ناآگاهانه برمی‌گزیند و اعضایشان به تدریج این آرمان‌ها را ملکه ذهنشان می‌سازند. در نتیجه این گزینش ناآگاهانه... هر جامعه دارای یک الگوی شخصیتی گروهی خاص خود می‌شود» (بیتس و پلاگ، ۱۳۷۵: ۷۵-۷۶).

جنسیت: «جنسیت یعنی ۱. چگونگی جنس، ۲. زن یا مرد بودن افراد» (معین، ۱۳۷۵: ۱۲۴۶).  
«حالت یا ماهیت جنس» (عمید، ۱۳۹۱: ۸۳۳). در اینجا یعنی مذکر یا مؤنث.  
نشانه: «نشان، نشانی، آماج، هدف؛ چیزی که در جایی قرار بدهند برای تیراندازی» (عمید، ۱۳۹۱: ۲۳۹۶).

نشانه در این گزارش، آن چیزی است که در شنیدن ضرب‌المثل‌ها یا لالایی‌ها، شنونده را به‌سوی جنسیت یعنی مؤنث یا مذکر بودن هدایت می‌کند.

تفکیک: «بازکردن، رهاکردن، جداکردن چیزی از چیز دیگر» (عمید، ۱۳۹۱: ۷۰۷). «ازهم‌جداکردن، بازگشادن، ۲. جدایی، گشودگی» (معین، ۱۳۷۵: ۱۱۱۵). «از هم بگشادن، جداکردن دو چیز از یکدیگر، جداکردن چیزی از دیگری، رهانیدن و خلاص کردن» (دهخدا، ج ۱۶، ۱۳۴۵: ۸۲۲).

تفکیک جنسیت: جداسازی دو جنس مذکر و مؤنث. در این بررسی، مفاهیمی در ضرب‌المثل‌ها و لالایی‌ها مدنظر است که موجب جداسازی این دو جنس شده است.

لالایی: «آوازی که مادر هنگام خواباندن طفل می‌خواند» (عمید، ۱۳۹۱: ۲۰۹۵). «صوتی که بدان طفل را در گهواره خوابانند مادران و داهان... آوازی نرم مادران را و دایگان را برای خوابیدن کودک» (دهخدا، ج ۴۲، ۱۳۳۰: ۵۷).

شعر: «سخن منظوم، کلام موزون، سخنی که دارای وزن و قافیه باشد. در فارسی سرود هم گفته‌اند» (عمید، ۱۳۹۱: ۱۵۵۵). «چکامه و چامه و سرود و نظم بیت و سخن موزون و مقفی؛ اگرچه بعضی قافیه را شرط نمی‌دانند... شعر کلامی است مرتب، معنوی، موزون، خیال‌انگیز...» (دهخدا، ج ۳۰، ۱۳۴۱: ۳۹۸-۳۹۹).

ضرب‌المثل: «مثل‌زدن، مثل‌آوردن، داستان‌زدن» (عمید، ۱۳۹۱: ۱۶۴۷). «ضرب: ...آوردن مثل، داستان‌ها زدن، ضرب مثل: داستان‌زدن...» (دهخدا، ج ۳۲، ۱۳۳۰: ۳۷).

## یافته‌های پژوهش

«ساکنان شهر بروجرد و روستاهای شمال آن، با گویش بروجردی سخن می‌گویند. گویش روستاییان بروجرد، از نظر آوایی مشابه گویش بروجردی است. گویش روستاهای لرنشین بروجرد، لری است، اما تحت فرایندهای آوایی گویش بروجردی قرار گرفته و می‌توان آن را لری بروجردی نامید. اقلیت کلیمی بروجرد، گویش خاصی از فارسی دارند که برای شهروندان بروجردی قابل فهم است. شمار اندکی ارامنه در بروجرد ساکن بوده‌اند که گویشی مشابه با ارامنه جلفای اصفهان داشته‌اند» (اسفندیاری، ۱۳۸۰: ۴۵).

«گویش بروجردی، از نظر تقسیم‌بندی گویش‌های ایرانی، جزء گویش‌های مرکزی و از دسته گویش‌های شمال غربی ایران است که بعد از لهجه‌های شیرازی، اصفهانی، یزدی، کرمانی و مشهدی، یکی از نزدیک‌ترین گویش‌ها به زبان فارسی است» (صدای زاگرس، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۵).

لالایی‌های لرستان را از نظر توجه به جنسیت فرزند می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول، لالایی‌هایی هستند که بی‌توجه به جنسیت فرزند بیان می‌شوند (لالایی‌های عمومی) و دسته دوم نیز آن‌ها که به‌طور اختصاصی برای دختر یا پسر خوانده می‌شوند.

در آغاز بعضی از باورها در گویش و ادبیات بروجردی درباره دو جنس مؤنث و مذکر را در قالب غزل و شعر بیان می‌کنیم و سپس به هدف اصلی گزارش، یعنی بررسی تعدادی از لالایی‌ها، شعرها و ضرب‌المثل‌های این گویش می‌پردازیم؛ زیرا این شعرها و غزل‌ها، با فرهنگ و ادبیات شفاهی مورد بحث، ارتباطی تنگاتنگ دارند.

## باورهای جنسیتی عامیانه<sup>۱</sup>

### • باورهای عامیانه در قالب غزل‌های عاشقانه

- چه وادم کُنه /ce vadem kona/ چه کار کنم

۱. «این اشعار و غزل‌ها، از احمد حجتی (۱۳۱۵) یکی از شاعران معاصر بروجرد است. وی فارغ‌التحصیل در رشته زمین‌شناسی از دانشگاه تهران است و در دبیرستان‌های بروجرد، به‌عنوان دبیر فعالیت داشته است. شهرتش به‌دلیل سرودن اشعاری با گویش بروجردی است. او اشعارش را براساس مضمون‌های اجتماعی و با در نظر گرفتن فرهنگ عامیانه و باورهای مردم بروجرد می‌سراید» (سایت رسمی دانشنامه بروجرد، ۱۳۸۱) و این اشعار در مصاحبه با اطلاع‌رسانان، به‌صورت یافته‌های پژوهش جمع‌آوری و بررسی شده است.

واقعیت این است که در اندیشه بزرگان زبان‌شناسی معاصر به‌ویژه در قرن ۲۰ و ۲۱، مانند پروفیسور مارتینه و شاگرد آرژانتینی و نامدارش دکتر کیتانا در دانشگاه سوربن، اگر جماعتی به زبانی تکلم کنند که روزگاری دراز با آن همدم بوده‌اند و نیز آن زبان دارای افعال قابل صرف باشد، دیگر آن زبان را نمی‌توان لهجه یا گویش در زبان شناخته‌شده دیگر نامید. از این رو، به اعتقاد یکی از نویسندگان سطور فوق (عسگری خانقاه) - که خود روزگاری در سوربن شاگرد پروفیسور مارتینه بوده و درس زبان‌شناسی را از ایشان و دکتر کیتانا آموخته - کردی، لری، گیلکی، تالشی و... در ایران جزء زبان‌های رایج در این مرزوبوم هستند و نباید به‌عنوان گویش‌های زبان فارسی یا امثال آن از آن‌ها نام برد، اما از آنجاکه هنوز برای این سخن فتح بابی صورت نگرفته و هنوز اندیشه زبان‌شناسان ایرانی را به خود جلب نکرده است، به‌ناچار در این پژوهش، به‌جای زبان لری از گویش لری (بروجردی) سخن می‌گوییم.

«مه گشته چشاتم چه وادم گنه /ma kosteye cesatem ce vadem kona/ من کشته و عاشق چشم‌های تو هستم. چه کار کنم؟  
 مه مُرده نیاتم چه وادم گنه /ma mordeye niyatem ce vadem kona/ من مرده و عاشق نگاه تو هستم. چه کار کنم...» (مصاحبه با احمد انتظاری، ۱۳۲۳).

- مَنُو تو /mano to/ من و تو

«تو وری مه مِث اوئی وری ماهی /to verey ma mese eoi verey mahi/ تو برای من، مانند آبی برای ماهی

مِث بالی وری کفتر /mese bali verey kaftar/ مانند بالی برای کبوتر...» (همان).

با بررسی دو متن نمونه «چه کار کنم» و «من و تو»، شیدایی و عشق یک نفر را به نفر دیگر می‌شنویم که جنسیت او مطرح نمی‌شود. مشخص نیست که این شعر از زبان چه کسی خوانده می‌شود؛ جز یک بار که متوجه می‌شویم، شاعر با مجنون مقایسه می‌شود. البته کسانی که این شعر را زمزمه می‌کنند، معتقدند این شعر، بیان عشق یک مرد به یک زن است. به نظر می‌رسد برای مرد کسر شأن است که عاشق جنس مخالفش شود. از ساختار این شعر که مستقیم یا غیرمستقیم، اما آگاهانه نمی‌خواهد جنسیت در آن مطرح شود، تا حدودی می‌توان به ساختار نظام جنسی در این فرهنگ پی برد.

#### • باورهای عامیانه در قالب آموزش

- امیدش و خُدا با /omides ve xoda ba/ امیدش به خدا باشد

«بی چَرشُو وُ بی چارقَدُو پیچَه /bi carso vo bi carqado pica/ بدون چادر و بدون

روسری و روبند

گَم رُو مینِ کیچَه /kam ro mine kica/ کمتر برو توی کوچه

او که میا دُمه سَرِت /u ke miya dome saret/ او که دنبال سرت می‌آید،

حُلُو پلِیچَه /holo pilica/ کج و معوج (از نظر جسمی ناسالم) است

گَم رُو مینِ کیچَه /kam ro mine kica/ کمتر برو توی کوچه...» (مصاحبه با معصومه

عمادی، ۱۳۳۱).



- پول لوار<sup>۱</sup> / poule lavar: پل کف‌آور

«یه زنی مال سَرِ پول لوار / ye zani male sare poule lavar: یک زنی از محله پل کف‌آور  
آ تَه دِل زِیَه بی زیرِ هَوار / a tahe del ziya bi zire havar: از ته دل فریاد می‌زد...»  
(مصاحبه با احمد انتظاری، ۱۳۲۳).

در نمونه «امیدش به خدا باشد»، دختری عاشق پسری است و برای دیدنش مدام به سر چشمه می‌رود و پدرش که این موضوع را می‌داند، با ترساندن دختر از خشم خدا، اول تا می‌تواند از بدی معشوق برایش می‌گوید: «دخترم این پسر از نظر جسمانی سالم نیست. لباس مرتب به تن ندارد. بی‌حیاست و تا پشت در خانه ما برای دیدن تو آمده است و در فکر کار نیست. مدام روی پشت‌بام است و اصلاً اهل درس و کتاب نیست...». بعد دختر را دوباره از خشم خدا می‌ترساند و از او می‌خواهد صبور باشد و به خداوند امید داشته باشد. سپس بلافاصله پسری با نام نادعلی را که پدرش از بزرگان بروجرد است و عمویش تاجر قیر و دایی‌اش از بزرگان ایل است و کمی هم پایش علیل است، توصیه می‌کند. دلیل دیگر توصیه‌اش هم این است که این پسر، مدام درحال درس خواندن و اهل کتاب است و می‌تواند زندگی راحت و خوبی برایش فراهم کند.

در نمونه «پل کف‌آور»، زنی مقداری از پول یا کوپنش دزدیده می‌شود؛ یا انگار در صف مواد غذایی، زیر دست‌وپا آن را گم می‌کند و دادوهوار می‌کشد. ماجرا چنان پیچیده می‌شود که به جنگ و دعوا می‌انجامد؛ آبروی زن می‌رود و با یک کلاغ چهل کلاغ کردن، تهمت‌های ناروایی به او زده می‌شود. او آن‌قدر شرم‌منده می‌شود که آخر سر با نفت خود را آتش می‌زند تا از شر تهمت‌های مردم و رسوایی‌ای که به بار آمده، راحت شود. در این نمونه، به مؤنث‌ها یاد داده می‌شود که در برابر هر مشکلی سکوت اختیار کنند، حتی اگر حقشان ضایع شود؛ وگرنه حتماً به ضررشان تمام می‌شود.

در هر دو نمونه، جنس مؤنث باید از ابراز خود، چه به هنگام اعتراض و چه در هنگام عشق‌ورزی بپرهیزد تا سلامتی و بقای خود را حفظ کند. دختر ازدواج می‌کند، اما این کار را برای رسیدن به عشقش نمی‌کند؛ بلکه برای اینکه سایه‌ای بالای سرش باشد و خرجش را کسی تأمین کند که ثروتمند است. وی ازدواج می‌کند تا ادامه طبیعتش را اجرا کند. عشق یا بروز اعتراض برای

۱. «یکی از پل‌های معروف بروجرد در محله دودانگه خیابان جعفری است و چون در پایین شهر قرار گرفته، زمانی که باران زیاد می‌بارد، آب رویش را می‌گیرد و موج‌های کف‌آلود کوچکی می‌سازد. در گویش بروجردی، این موج‌های کف‌آلود، لف یا کف‌آور است که به‌مرور تبدیل شده است به لُوآور یا لوار» (سایت رسمی دانشنامه بروجرد، ۱۳۸۱).

موقعیتی بهتر، نتیجه فرهنگ است؛ زیرا حیوانات عاشق نمی‌شوند و اعتراض نمی‌کنند، اما حفظ بقا و تولید نسل - که خود به گونه‌ای حفظ بقاست - از اولین نشانه‌های حیات و نزدیک به زندگی حیوانی است. همان‌طور که اورتنر در مقاله «زن طبیعی، مرد فرهنگی» اشاره می‌کند، «اورتنر دوانگارانۀ طبیعت و فرهنگ را از اندیشه لوی‌اشتراوس وام می‌گیرد و آن را در تحلیل ساختارگرایانه سلطۀ مردان وارد می‌کند... و این دیدگاه را مطرح می‌کند که به‌طور عام در جهان، مرد معادل فرهنگ و زن معادل طبیعت در نظر گرفته می‌شود؛ هرچند که زنان شرکت‌کنندگان مهمی در فرهنگ هستند...» (اورتنر، ۱۹۷۴: انسان‌شناسی و فرهنگ).

در چنین فرهنگی، ناخواسته قدرت به جنس مذکر داده می‌شود. فرهنگی که چنین پند و اندرزی را در قالب ادبیات شفاهی، نسل به نسل منتقل می‌کند، ناخودآگاه بر ساختار اجتماعی جامعه تأثیر می‌گذارد.

#### - آباچ ما سلطان / abaj ma soltan / آباچ ماه سلطان

«کشسا کار آباچ ما سلطان / kasesa kare abaj ma sultan /: دعوای آباچ ماه سلطان رسید  
ایواری جُمَّه و بیمارستان / ivarey jomma ve bimarestan /: در عصر جمعه و رفتن به  
بیمارستان

دو سه تا دنه آزش اشکسه بی / do se ta dena azes eskesa bi /: دو سه تا از دنه‌هایش  
شکسته بود...» (مصاحبه با محمد عمادی، ۱۳۳۹).

#### - شوسو<sup>۱</sup> / savesu /: شبستان

«الهی شی گنم وا ای زمسو / elahi si konem va i zemessu /: الهی چه کار کنم با این  
زمستان

تکو تنا د ای سوک شوسو / tako tana de i suke savesu /: تک‌وتنها در این گوشه شبستان  
زمونی ای شوسو رونقی داشت / zemuni i savesu ronaqi dast /: زمانی این شبستان  
پر رونق بود

۱. به استناد دانشنامه اداره میراث فرهنگی شهرستان بروجرد سال ۱۳۷۸، شوسو به معنای شبستان و به اتاق‌های قدیمی ساختمان‌های سنتی گفته می‌شد که دارای اندرونی و بیرونی بود. این اتاق به علت پایین‌تر بودن از سطح زمین، در تابستان خنک و در زمستان گرم بود.

بزرگی مَثِ مَشِ میزا تَقی داشت /bozorgi mese mas miza taqi dast/ بزرگی مثل مشد  
میرزا تقی داشت

سَمَاورِ صُورِ زو تا شِوُ مَقِلس /samovar sove zu ta seo meqoles/ سماور صبح زود تا  
شب می جوشید

سه چار تا ریزو رو روهم متولس /se car ta riz o ru ru ham metoles/ سه چهار تا بچه  
در حال بازی و رفت و آمد بودند...» (مصاحبه با احمد انتظاری، ۱۳۲۳).

در متن «آباج ماه سلطان»، زنی بر اثر ازدواج با مردی بد اخلاق و بی مسئولیت بدبخت شده  
است. این مرد به شدت زنش را کتک می زند و از نظر مالی، او و چهار دخترش را در تنگنا قرار  
می دهد. در این نمونه، خوشبختی زن درگرو خوب بودن مرد نمایش داده می شود. همچنین یکی از  
دلایل بدبختی زن این است که چهار تا دختر زاییده است. راوی در آخر به همه دخترداران  
سفارش می کند که دختر خود را به هر کس و ناکس شوهر ندهند.

در متن «شبهستان»، زنی بیوه به تصویر کشیده می شود که تمام جاه و جلال و شوکتش، مربوط  
به زنده بودن شوهرش و نیز مربوط به زمانی است که مادری می کرده و مشغول پخت و پز و  
خانه داری بوده است. هنگامی که همسرش می میرد و بچه هایش بزرگ می شوند، هیچ کس حتی  
بچه هایش سراغی از او نمی گیرند.

«زنان از سه بعد، به طبیعت نزدیک تر قلمداد می شوند: نخست آنکه بدن زنان بیشتر طبیعی  
تلقی می گردد؛ زیرا بیشتر با زندگی نوع بشر مرتبط است. دوم اینکه نقش های اجتماعی زنان،  
نزدیک تر به طبیعت تلقی می شوند. سوم اینکه تلقی های اجتماعی از روان یا شخصیت زنان، آنها  
را به عنوان افرادی ترسیم می نماید که بیشتر با طبیعت قرابت و نزدیکی دارند... این ساخت های  
فرهنگی، زنان را نزدیک تر به طبیعت قلمداد می نماید...» (مور، ۱۳۹۲: ۳۴۰). «معمولاً زنان (البته نه  
همیشه) بیش از آنکه با فرهنگ مرتبط دانسته شوند، با طبیعت مرتبط تلقی می گردند» (همان:  
۳۴۱).

اینجا جایگاه زن و مرد- آن طور که اورتنر می گوید- خودنمایی می کند. زن می زاید، می پزد،  
مادری و خانه داری می کند و در چنین شرایطی است که عزت و حرمت دارد. این امر چنان برایش  
درونی و ذاتی شده که فراموش کرده است فراتر از زن بودن یک انسان است و خوشبختی اش فقط  
درگرو نقش هایش نیست. زن نمونه اول، طبیعتی است که دست بر قضا پسرزا نیست و بنابراین،  
محبوب شوهر هم نیست. شوهر در نمونه دوم عین فرهنگ است؛ زیرا جاه و جلال و شوکت

زاییده فرهنگ است و تا زمانی که انسان از این عناصر انتزاعی برخوردار نباشد، به طبیعت نزدیک‌تر است. زن اگرچه خود تولیدکننده فرهنگ است و خام را به پخته بدل می‌کند- همان‌طور که لوی اشتراوس در نظریه ساختارگرایی «درمورد پختن غذا... فرهنگ را نقطه مقابل و متضاد با طبیعت می‌آورد» (روح‌الامینی، ۱۳۸۸: ۹۴)- فقط در کنار شوهرش از فرهنگ برخوردار است. گویی مرد در ذاتش موجودی فرهنگی است.<sup>۱</sup>

- خسوره / xesura/ مادر شوهر

«چَن وَخْتَه شَبِمَ يَه دِلُوجو واردِ خِسورَم / Can vaxta siyam ye delo ju varde xesuram/:

مدتی است که من و مادرشوهرم رفیق شده‌ایم

جوری که مُخَفْتِم لُو بو واردِ خِسورَم / Juri ke moxoftem love bu varde xesuram/:

آن‌قدر که با هم روی پشت‌بام می‌خواهیم

نُلُقِ مینِ دُونِش شِبَه قُروونِ عَروسِم / Nolqe mine dunes siya qorvune arusem/ نقل

دهانش این جمله است: به قربان عروسم

شِبَه قَسَمِ راسِش و خُدا جونِ عَروسِم... / Siya qasame rases ve xoda june arusem/:

قسم راستش شده است به جان عروسم...» (مصاحبه با آذر سجادی، ۱۳۴۸).

در متن نمونه «مادرشوهر»، رابطه عروس و مادرشوهر آن‌قدر خوب شده است که همه کارها از شست‌وشوی لباس تا خرید دارو و... را مادرشوهر انجام می‌دهد و تمام داروندار خود را به اسم عروسش می‌کند. وی بهترین جای خواب را در زمستان کنار کرسی به او می‌دهد. در تابستان با هم در هوای خنک شب، روی پشت‌بام می‌خوانند و بهترین قسمت میوه را نیز برای عروسش نگه می‌دارد؛ به این امید که او حرف‌شنوی داشته باشد. درنهایت، عروس با مادرشوهر رفیق می‌شود و اعتراف می‌کند که همه سال‌هایی را که با او رفیق نبوده، باخته است.

در چنین فرهنگی که جنس مؤنث در سراسر زندگی‌اش هیچ قدرتی نداشته و مدام با خودسانسوری مواجه بوده است و همچنین به میل بزرگ‌ترها زندگی کرده است، واضح است هنگامی که جولانگاهی برای قدرتمند شدن می‌یابد، دست‌به‌کار می‌شود؛ چراکه اگر نشود، باقی عمر

۱. «غذای پخته درواقع، غذای خامی است که به کمک وسایل و ابزار و ابداعات فرهنگی تغییر شکل داده است. البته غذای خام در طبیعت نیز تغییر شکل می‌یابد و فاسد می‌شود. به بیانی دیگر، وی در «مثلث پخت‌وپز» سه رأس مثلث را خام و پخته و فاسد می‌داند که «خام» قطب نامشخص است و دو قطب دیگر که در مقابل هم و متضاد با یکدیگرند عبارت‌اند از: پخته که تغییر شکل فرهنگی و فاسد که تغییر شکل طبیعی آن است» (روح‌الامینی، ۱۳۸۸: ۹۵).

نیز باید گوش‌به‌فرمان و مطیع باشد. زنی که در دوران پیری، شوهرش یا در قید حیات نیست یا آن‌قدر پیر است که قدرت و حوصله حکمرانی ندارد و کسی نیست که برایش تعیین تکلیف کند، بهترین روش قدرتمندشدنش این است که پسر بزرگ و عروسش را در اختیار بگیرد. در این فرهنگ، عروس بزرگ عزیز است؛ زیرا قرار است مجری برنامه‌های شوهر و مادر شوهرش باشد؛ حتی اگر در خانه‌ای مستقل از مادر شوهرش زندگی کند. به همین سبب، مادر شوهر سعی می‌کند با کمک‌رسانی به عروسش و انجام‌دادن کارهای او، چنان راضی نگهش دارد که روی حرفش حرفی نزنند.

### تفاوت ارزشی بین مؤنث و مذکر

«بی‌بی دُختر آورده / *bi bi doxtar avarda*: خانمی دختر به دنیا آورده  
 اَبُقعَه خِیو آلو / *a boq,e xiu alu*: از شکم پر از خونش  
 مار هَف سَر آورده / *mare haf sar avarda*: مار هفت‌سری به دنیا آورده  
 بی‌بی پَسَر آورده / *bibi pesar avarda*: خانمی پسر به دنیا آورده  
 اَبُقعَه درد آلو / *a boq,e dard alu*: از شکم پر از دردش  
 تاجی بَر سَر آورده / *taji bar sar avarda*: تاجی برای روی سر آورده» (مصاحبه با معصومه عمادی، ۱۳۳۱).

«ما خِیاریم بَلَه / *ma xayarim bale*: ما (مثل) خیار هستیم بله  
 مَغزِ خِیاریم بَلَه / *maqze xayarim bale*: ما (مثل) مغز خیار (خوشمزه) هستیم بله  
 ما آز ای طایفه عَروس / *ma az i tayefa arus*: ما از این فامیل‌های عروس  
 پروا نَداریم بَلَه / *parva nadarim bale*: نمی‌ترسیم بله  
 ما آناریم بَلَه / *ma anarim bale*: ما (مثل) انار (خوشگل) هستیم بله  
 دوئه آناریم بَلَه / *duna anarim bale*: ما دانه‌های انار هستیم بله  
 ما آز ای طایفه دوماَد / *ma az i tayefa dumad*: ما از این فامیل‌های داماد  
 پروا نَداریم بَلَه / *parva nadarim bale*: نمی‌ترسیم بله» (مصاحبه با فرشته سجادی، ۱۳۴۹).  
 «چِنار سَرا سِکُو / *cenare sara seko*: نگاه کن به درخت چنار دم‌خانه  
 ریشه س و آوَه / *risas ve ova*: ریشه‌اش درون آب است  
 سیایگِس دُونگ دال نَکُو / *siya gis dog dal nako*: موسیاه آرام باش و سروصدا نکن

عزیز و خاوه / *aziz ve xoa*: عزیز خواب است» (مصاحبه با نسترن سجادی، ۱۳۵۹).  
 در نمونه «بی‌بی دختر آورده...» ارج و قرب کسی که پسر به دنیا می‌آورد، در مقایسه با کسی که دختر به دنیا می‌آورد بیان می‌شود. به این شکل که شکمی که پسر آورده، دردآلود و زحمت‌کشیده معرفی می‌شود که در نهایت، تاج سر به دنیا آورده است؛ در حالی که شکمی که دختر آورده، پر از خون و آلوده نشان داده می‌شود و مار هفت‌سر یا اژدها به دنیا آورده است. در نمونه بعدی، «ما خیاریم...» با تشبیه‌سازی توانایی‌های جسمانی پسر و دختر به میوه‌ها، موضع خانواده عروس و خانواده داماد نسبت به هم بیان می‌شود. در لالایی آخر، «چنارسرا...» نیز سکوت برای استراحت و آرامش پسر به دختر گوشزد می‌شود؛ دختر با رنگ موهایش، «سیاه‌گیس» و پسر با نام جایگاهش «عزیز» نامگذاری می‌شود.

«اورتنر، داده‌هایی را که براساس آن‌ها مفهوم خود را شکل می‌دهد، به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱. عناصری که در فرهنگ‌ها آشکارا ارزش زنان را پایین می‌برند و برای نقش‌ها و وظایف، تولیدات و محیط‌های اجتماعی مختص آن‌ها در مقایسه با مردان ارزش کمتری قائل می‌شوند؛ ۲. تمهیدات نمادین از جمله نسبت‌دادن ناپاکی که نوعی حکم ارزشی است و ۳. تمهیدات ساختاری - اجتماعی که از شرکت زنان در قلمروهای بالاترین سطوح قدرت جامعه جلوگیری می‌کند. اورتنر معتقد است که وجود یکی از این سه نوع داده در یک فرهنگ کافی است که فرودستی زنان در فرهنگ مزبور ثابت شود» (۱۹۷۴، انسان‌شناسی و فرهنگ). در اینجا این سؤال ایجاد می‌شود که زنانی که تولیدکنندگان ادبیات شفاهی هستند، چرا فرودستی جنس مؤنث را مدام تولید می‌کنند و از نسلی به نسل دیگر ترویج می‌دهند.

لک می‌گوید: «استخوان‌بندی موسیقی این مردم (لرها) توسط زنان صورت گرفته است. از لالایی‌ها تا نغمه‌ها و آواهای کار همچون گاودوشی، مشگه‌زنی، رقص‌ها و سرودها و ترانه‌های شادبانه در مراسم عروسی و نیز مویه‌سراییه‌ها در آیین سوگ، همگی حاصل ذوق و قریحه زنان است» (لک، ۱۳۹۳: ۴۸).

## لالایی، شعر و ضرب‌المثل

### • آموزش در قالب لالایی

«لالایی برنج» (لالایی برنج)

«ای برنج آی دوئه‌دوئه / *i berenj ay duna duna*: این برنج‌های دانه‌دانه

قُلُقُلِ اُوسِ ایا /qol qole oves iya/: صدای قل قل آیش می‌آید  
عاروسِ ما بَچَه سَالَه سَرِ شُو خاوسِ ایا /aruse ma baca sala sareso xaves iya/: عروس  
ما بچه‌سال و کوچک است. اول شب خوابش می‌آید» (مصاحبه با نسترن طالبی، ۱۳۵۹).

- لالایی عزیزم /lalaiye azizom/: لالایی عزیزم

«عزیزمُ اَخماتِ وا کُو /azizom axmate va ko/: عزیزم اخم‌هایت را باز کن  
به خُدا بتِ نِمیا /be xoda bet nmiya/: به خدا به تو نمی‌آید  
گِرِه از اَخماتِه وا کُو /gere az axmate va ko/: گره ابروهایت را باز کن  
به خُدا بتِ نِمیا /be xoda bet nemiya/: به خدا برازنده تو نیست...» (مصاحبه با فرشته  
سجادی، ۱۳۴۹).

در لالایی «برنج دانه‌دانه» مادر به دخترش القا می‌کند که امر ازدواج در بچگی اتفاق خواهد افتاد. در لالایی «عزیزم اخم‌هایت را باز کن» شعر از زبان پسر (پسرعمو یا پسرعمه) برای دختر (دخترعمو یا دختردایی) خوانده می‌شود و به او می‌فهماند که آخر سر من و تو باید با هم ازدواج کنیم. بهتر است ناز نکنی و برای من قیافه‌نگیری و اخم هم نکنی.

ازدواج در سن کم، قدرت تصمیم‌گیری، استقلال، خودشکوفایی و... را از فرد می‌گیرد. دختر علاوه بر اینکه در کودکی برای ازدواج آماده می‌شود، از همان ابتدا به او گوشزد می‌شود که همسرش را خودش انتخاب نخواهد کرد. انتخاب پسرعمه یا پسرعمو به‌عنوان شوهر، نشانگر ارج و قرب مرد و خانواده اوست. مصاحبه‌شونده در این مصاحبه اذعان داشت عمه و عمو بسیار عزیزند و می‌توانند بعد از جد پدری جانشین پدر باشند. از این‌رو، شوهردادن دختر به بچه‌های آنها، بر خواستگاران دیگر اولویت دارد.

## جنسیت در ادبیات شفاهی

### • لالایی‌ها و شعرهای جنس مذکر

این لالایی‌ها و شعرها مرز مشخصی ندارند. گاهی زمانی نیز که پسرشان را لباس می‌پوشانند یا برای مثال، زمانی که کهنه‌اش را عوض می‌کنند، حمامش می‌کنند یا به او غذا می‌دهند خواننده می‌شوند.

- لالایی شاپسَر / *lalaiye sapesar*: لالایی شاه پسر

«شاپسَر شازده پسر کلای سُرخ هَشته دِ سَر / *Sa pesar sazda pesar kolaye sorx hasta de sar*: شاه پسر، شاهزاده پسر، کلاه قرمز روی سرش گذاشته رفته دِکو کَمرا بیاره آبِ سَرا / *Rafta de ku kamara biyara abe sara*: رفته است به کوه و دامنه کوه تا برای خانه آب بیاورد  
ای زنا بی هُنرا وِش نِموان ماشالا پسر ماشالا پسر / *i zana bi honara ves nemoan masala pesar masala pesar*: این زن های بی هنر به او نمی گویند ماشالله پسر ماشالله پسر» (مصاحبه با مهردادخت آذر مسا، ۱۳۴۶).

- شعر نو میاره / *sea, re nou miyara*: شعر نان می آورد

«پسری که نو میاره آلا نیاش داره / *pesari ke nou miyara ala niyas dara*: پسری که نان می خرد و به منزل می آورد، خدا نگهدارش باشد» (مصاحبه با اعظم سجادی، ۱۳۲۹).

- شعر قُروونت / *sea, re qorvunet*: شعر قربانت

«قُروونت بَرِمِ یه وَختی اوسنا که دُورِ تَختی / *qorvunet barem ye vaxti usena ke deore taxti*: به قربان پسر، آن زمان که دور تخت عروسی اش می چرخد» (مصاحبه با فاطمه حاتمی، ۱۳۲۱).

- لالایی امشُو / *lalaiye emso*: لالایی امشب

«امشُو وُ چارده شُوَه / *emsovo carda sova*: امشب و چهارده شب است که قوچ گله گم شده / *ke quce gala gom soda*: که قوچ گله گم شده بس که خوردمِ او بی گوشت / *bas ke xordim ave bi gust*: از بس که آبگوشت بدون گوشت خوردیم، دسِ پامو شُل شده / *dase pamu sol soda*: دست و پاهایمان بی جان و کم توان شده...» (مصاحبه با مهری سلیمانی، ۱۳۳۰).

- لالایی ای قِلا / *lalaiye I qela*: لالایی این خانه

«ای قِلا مالِ کیه که / *i qela male kiya ke*: این خانه مال چه کسی است



صدا سازی زِشِ میا /seda sazi zes miya/: که صدای سازی از آنجا می‌آید  
ای قِلا مال شازده دوماده /i qela male sazda dumada/: این خانه مال شاهزاده داماد است  
عروسش وَا ناز میا /aruses va naz miya/: عروسش با ناز می‌آید» (همان).

### • ضرب‌المثل‌های جنس مذکر

«آلسِ کارِ پدَره که مادرِ رگدَره /alse kar pedara ke madar ragozara/: اصل کار پدر است  
و مادر رهگذر است» (مصاحبه با حاج‌بی‌بی گیوه‌چی، ۱۳۲۰).  
منظور از این مثل، رسیدن اصل و نسب از سمت پدر است و اینکه اصالت اقوام از طریق  
پدرشان سنجیده می‌شود.

«بُزِ نَرِ دِ گَلَه نِمِ خُفته /boze nar de gala neme xofta/: بز نر در گله نمی‌خوابد» (همان).  
یعنی برای پسر همیشه کار هست و بیکار نمی‌ماند.

«بوآشِ خُوا که خُواشِ خُوا /boas xua ke xoes xua/: پدرش خوب است که خودش خوب  
است» (همان).  
یعنی اگر پدر خوب باشد، بچه‌هایش اهل و خوب می‌شوند.

«هُونه نَبأ بی کیخُدا /hona naba bi keyxoda/: خانه نباید بدون کدخدا و بزرگ بماند  
أحمد بَره مَحْمَد ایا /ahmad bara mahmad iya/: احمد که برود، محمد می‌آید» (مصاحبه  
با معصومه گیوه‌چی، ۱۳۴۵).  
یعنی خانه باید مرد داشته باشد.

«کَر با خُواشِ رُو زِمی با /kor ba xoes ru zemi ba/: پسر باید خودش روی زمین باشد»  
(مصاحبه با مهری سلیمانی، ۱۳۳۰).  
یعنی پسر باید به خودش متکی باشد و از نظر مالی نیاز به کسی نداشته باشد.

«مَرِد چُسِنک قِی دیوال با /mard cosenake qaye dival ba/: مرد سوسک روی دیوار باشد،

ولکی پَنجه‌ای نو بیارَه / *vali panjei nu biyara*: ولی زیاد نان بیاورد» (مصاحبه با مهری سلیمانی، ۱۳۳۰).

یعنی مرد باید عرضه پول درآوردن داشته باشد.

«دُخترِ ماخای برارِشِه بُوین / *doxtar maxay berarese boyn*: دختر می‌خواهی؟ برادرش را ببین» (مصاحبه با مهردادخت آذرمنسا، ۱۳۴۶).

یعنی آگه می‌خواهی دختر را بیسندی، برادرش را ببین و بیسند. اگر برادری خوب باشد، خواهرش هم حتماً خوب است و اگر برادری بد باشد، به خواهرش فکر نکن.

«بی شوآر مناله / *bi suar menala*: زن بی شوهر ناله می‌کند

وا شوآر مناله / *va suar menala*: زن شوهردار ناله می‌کند

عروسِ پُشتِ پرده‌امِ مناله / *aruse poste pardaam menala*: حتی عروس نشسته در حجله هم می‌نالد» (مصاحبه با مهردادخت آذرمنسا، ۱۳۴۶).

یعنی همه در هر شرایط خوب و بدی ناراضی‌اند و ناله می‌کنند. در این مثل، به‌طور ضمنی بیان می‌شود که زن شوهردار یا دختری که شوهر کرده و در حجله منتظر شوهرش است، خوشبخت و راضی است و جای تعجب دارد که ناله می‌کند و ناراضی است.

### جایگاه پسر در ادبیات شفاهی

در همه نمونه‌ها وظیفه پسر به او گوشزد می‌شود: دامادشدن و نان‌آور خانه‌بودن حتی با تحمل سختی‌های فراوان مثل بالارفتن از کوه. در ادامه متن «امشب و چهارده شب است»، راوی می‌گوید چهارده شب است که قوچ گله- که از همه مهم‌تر است- گم شده است و ما به‌ناچار همه باید دنبالش بگردیم. در ضمن معلوم است که صرفه‌جویی هم می‌کنند؛ چراکه آبگوشت نمی‌خورند. همه افراد ایل، مدیون شاهزاده‌دامادند که از گل رویش و فراوانی نعمتش، اهالی ایل با ماشین راه ناهموار را طی می‌کنند و نیز از گل روی او و جاه و جلال اوست که همه خانم‌ها چادر زری به سر دارند. یعنی مرد یا پسری ارزشمند است که هم نان‌آور باشد، هم در راه پول درآوردن تلاش کند و هم از زور بازویش ثروتمند شود. به‌این ترتیب، نقش و الگوی فرهنگی را برای پسرانشان تعریف می‌کنند. ساختار ادبیات شفاهی در این نمونه‌ها، مدام جایگاه مرد را بلندمرتبه و والا نشان

می‌دهد و از آنجاکه زندگی و حیات همه وابسته به اوست، در مقام فرادستی دیگران قرار می‌گیرد. در اینجا چه از زن یادی شود چه نشود، در مقام فرودستی است. این ادبیات شفاهی یا ساختار ذهنی، در بستر فرهنگی‌ای شکل گرفته است که خود تولیدکننده آن است. به سخن اورتنر (۱۹۷۴): انسان‌شناسی و فرهنگ) «یک واقعیت اجتماعی، به‌طور قطع زاده یک دیدگاه فرهنگی خاص، و یک دیدگاه متفاوت فرهنگی، تنها زاده یک واقعیت اجتماعی متفاوت است».

### • لالایی‌ها و شعرهای جنس مؤنث

این لالایی‌ها و شعرها نیز مرز مشخصی ندارند و علاوه بر زمان خواباندن، گاهی هنگامی که دخترشان را لباس می‌پوشانند یا برای مثال، زمانی که کهنه‌اش را عوض می‌کنند، حمامش می‌کنند یا به او غذا می‌دهند، خوانده می‌شود.

- شعر خو نی / *sea, re xu ni*: شعر خوب نیست

«دُخترِ خو نی قِری با / *doxtar xu ni qerti ba*: خوب نیست که دختر پرناز و ادا باشد

آردش مینه قوطی با / *ardes mine quti ba*: آردش در قوطی باشد

دُخترِ خِوآ لُپو با / *doxtar xua lopu ba*: خوب و شایسته است که دختر چاق باشد

آردش پُر تاپو با / *ardes pore tapu ba*: آردش در ظرف مخصوص خمیر باشد» (مصاحبه با

آذر سجادی، ۱۳۴۸).

- شعر دُختری کرده / *sea, re doxtari kerda*: شعر دختری کرده

«دُخترِ دُختری کرده / *doxtar doxtari kerda*: دختر کدبانو شده

آرد رخته خمیر کرده / *ard rexta xamir kerda*: با آرد، خمیر درست کرده

دَسا خمیریش سوخته / *dasa xamiris soxta*: دست‌های خمیری‌اش سوخته

بَس که پپوله ساخته / *bas ke papula saxta*: از بس که تاپاله (برای آتش) ساخته» (مصاحبه

با عفت سجادی، ۱۳۲۲).

- دُختر / *doxtar*: دختر

«دُخترِ دُختره دُختر / *doxtar doxtara doxtar*: دختر دختر است دختر

بالش پَرَه دُخْتَر /balese para doxtar/: بالش پر است دختر  
 شو، دِ زِیرِ سَرِّ دُخْتَر /so de zire sara doxtar/: شب‌ها زیر سر است دختر  
 پیرن قلقلی م دُخْتَر /piran qelqelim doxtar/: پیراهنش پرچین است دخترم  
 تاجِ سَرِّم دُخْتَر /taje sarom doxtar/: تاج سرم است دختر  
 به خونه موندنیم دُخْتَر /be xuna mundanim doxtar/: در خانه‌ام می‌ماند دختر (شوهر  
 نمی‌کند)

بالش پَرِتِ هَسْم /balese paret hessom/: بالش پرت هستم  
 شو دِ زِیرِ سَرِّتِ هَسْم /so de zire saret hessom/: شب‌ها زیر سرت هستم  
 پیرن قلقلیتِ هَسْم /piran qelqelit hessom/: پیراهن پرچینت هستم  
 تاجِ سَرِّتِ هَسْم /taje saret hesom/: تاج سرت هستم  
 به خونه موندنیت نیسم /be xuna mundanit nissom/: اما در خانه‌ات (بدون شوهر)  
 نمی‌مانم» (مصاحبه با مهری سلیمانی، ۱۳۳۰).

«دخترم و نازو غَمَزَه /doxtarem ve nazo qamza/: دخترم با این همه ناز و غمزه‌اش  
 صد هزار پسر می‌آرزَه /sad hezar pesar miyarza/: از صد هزار پسر باارزش‌تر است»  
 (مصاحبه با فاطمه حاتمی، ۱۳۲۱).

«مریم خانم گُلِ به /maryam khanem gole be/: مریم خانم که مثل گل درخت به می‌ماند  
 چایر زیه دَر د /cayer ziya dare de/: دم در ورودی ده چادر زده  
 دُخْتَرانه وَدَه خاسَه /doxtarane vada xassa/: دخترها را دعوت کرده  
 پسرانه دَر کرده /pesarane dar kerda/: اما پسرها را بیرون کرده» (مصاحبه با منصوره  
 زندوکیلی، ۱۳۳۱).

#### • ضرب‌المثل‌های جنس مؤنث

«بچه باید یا آرایشِ بُوَاشِ بَجَهَه /baca bayad ya a rise boas bajaha/: بچه باید یا از ریش  
 پدرش بپرد  
 یا گیسِ نَنَه‌ش /ya gise nenas/: یا موی مادرش» (مصاحبه با مژگان گودرزی، ۱۳۴۰).

یعنی بچه باید از یکی از والدینش حساب ببرد. در این مثل، مادر ارزشش با پدر یکی می‌شود.

«بو دام ز دالکم ای / bu dam ze dalekam iya/ : بوی مادرم از مادربزرگم می‌آید» (مصاحبه با فرشته امینی، ۱۳۳۰).

در این مثل، عزیزبودن مادربزرگ به خاطر عشق به مادر بیان می‌شود.

«عروس وختی گُشنش ما / arus vaxti gosnas ma/ : وقتی عروس گرسنه‌اش می‌شود  
آشِ عروسیش مَفْتَه یایش / ase arusis mefta yayes/ : یاد غذای عروسی‌اش می‌افتد»  
(مصاحبه با آذر سجادی، ۱۳۴۸).

کنایه از خوشحال‌بودن در شب عروسی و اینکه اگر روزی سختی‌ای برای زنی رخ بدهد، یاد روزهای خوش گذشته‌اش می‌افتد.

«کیوانو دلس خَشَه / keyvanu deles xasa/ : کدبانو دلش خوش است  
رَنگِ صورتس ز تَشَه / range surates ze tasa/ : رنگ سرخ صورتش از آتش اجاق است»  
(مصاحبه با نیره سجادی، ۱۳۵۱).

کنایه از صبوربودن در ناراحتی‌ها و سختی‌ها یا با سیلی صورت خود را سرخ کردن است.

«ز بَمیره / za bamira/ : زن بمیرد  
چایر ز سَرش نَرَه / cayer ze sares nara/ : چادر از سرش نیفتد» (مصاحبه با محبوبه فرید، ۱۳۳۶).

چادر از سر رفتن یا چادر از سر افتادن یعنی طلاق گرفتن و این مثل، حکایت از بدی طلاق دارد.

«ز مَث کوزه تَرشیه / za mese kuza torsiya/ : زن مثل کوزه ترشی است  
دینش دلنه او منازه / dyanes delene eo meneza/ : که با دیدنش دهان آب می‌افتد  
خوردنش دلنه آ حال مُرَه / xordanes delene a hal mora/ : و با خوردنش دل ضعف می‌رود  
(معهده اذیت می‌شود)» (مصاحبه با حاج‌بی بی گیوه‌چی، ۱۳۲۰).

یعنی نباید گول ظاهر زن را خورد.

«مال مَنه سَرِ عَرُوس /mal mana sare arus/ : کل طایفه پشت سر عروس‌اند (در شب عروسی‌اش)

عروس مالنه وَرِ دا /arus malene var da/ : عروس (حواسش جای دیگری است) طایفه را رها کرده است» (همان).

یعنی عروس با رضایت کامل سر سفره عقد ننشسته است و دلش چیز دیگری می‌خواهد؛ یا آن‌قدر زود ازدواج کرده است که هنوز آمادگی جداسدن از خانواده پدری‌اش را ندارد و همه حواسش به خانه پدری‌اش است.

«زَن بيوه /zane biva/ : زن بیوه

پاشنه پاش دُشمنشه /pasna pas dosmanesa/ : پاشنه پاهایش دشمنش هستند» (مصاحبه با منصوره زندوکیلی، ۱۳۳۱).

یعنی زن بیوه، دشمن و بدخواه زیاد دارد؛ بنابراین، زن نباید به هیچ عنوان طلاق بگیرد؛ چراکه ممکن است دیگر شوهر گیرش نیاید و بدبخت شود و اگر بر اثر حادثه‌ای شوهرش را از دست داد، بهتر است هرچه زودتر ازدواج کند و از بدبختی برهد.

«زَن جوو /zane jevu/ : زن جوان

پاشنه پاش دُشمنشه /pasna pas dosmanesa/ : پاشنه پاهایش دشمنش هستند» (همان).  
یعنی زن جوان که معمولاً از زیبایی ذاتی برخوردار است، حتی بین دوست و آشنا و نزدیکان دشمن زیاد دارد و بهتر است چندان در انتظار مردم ظاهر نشود.

### جایگاه دختر در ادبیات شفاهی

در تمامی این نمونه‌ها، کدبانوبودن دختر و اینکه خانه و کاشانه با وجود او رونق می‌گیرد، به او گوشزد می‌شود. همچنین در یکی از نمونه‌ها یادآوری می‌شود که ناز و غمزه‌اش نباید سبب شود که از کار خانه عقب بیفتند. در نمونه دیگری می‌گوید ناز و غمزه‌اش به صد هزار پسر می‌ارزد. می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که دختر هم باید ناز داشته باشد، هم باید کاری و کدبانو باشد؛ و سرانجام به او یاد می‌دهند که در مهمانی‌هایش می‌تواند با خانم‌ها معاشرت کند، اما نباید به مردها اجازه ورود بدهد. در ضمن در لالایی‌ای که دختر به بالش پر تشبیه می‌شود، دختر بی‌پرده به اعضای خانواده

به‌ویژه مادرش که برایش لالایی می‌خواند، هشدار می‌دهد که بالش سرش است و همیشه دردسترس و کمک‌رسانش است، اما حتماً ازدواج خواهد کرد و خواهد رفت؛ زیرا در خانه ماندنی نیست. این گزاره، اهمیت ازدواج را برای دختران این فرهنگ نمایان می‌کند. آموزش‌های داده‌شده به دختر، در این نمونه‌ها کامل‌کننده نقش و الگویی است که ساختار اجتماعی جامعه می‌پسندد. مهم نیست استعداد دختر در چه زمینه‌ای است. مهم‌تر آن است که برای شوهرش کدبانو و طناز باشد، اما این ناز و غمزه‌ها محدوده‌ای دارد. او حق ندارد با مردان معاشرت کند. درضمن به او آموزش داده می‌شود که ازدواج از هر چیزی که به آن اشاره می‌شود یا اشاره نمی‌شود، مهم‌تر است (حتی از خدمت به والدین). در نمونه ذکرشده چنین القا می‌شود که انگار عاقبت به‌خیری دختر و نهایت آمال و آرزویش ازدواج و مسئولیت‌هایش است. این مسئله، از زبان خود دختر بیان می‌شود.

### زمان استفاده از لالایی‌ها، شعرها و ضرب‌المثل‌ها

در مصاحبه‌های مذکور، آنچه در این زمینه یافت شد، بدین شرح است: در ده روز اول تولد نوزاد پسر، زمان خواباندن وی، به هنگام تعویض جا و پوشاندن لباس، حتی وقتی بالغ شده و معنای شعر و ضرب‌المثل را درک می‌کند و به استقلال می‌رسد؛ یعنی به خرید نان می‌رود و نان‌آور است، برایش به زبان محلی می‌خوانند: «پسری که نان می‌آورد خداوند حافظش باشد» و اگر نوزاد دختر باشد، بعد از طی دوران کودکی و نوجوانی و گذشتن از سن بلوغ، وقتی به خانه و آشپزی می‌پردازد، چنانچه با دقت باشد و لیاقتش را نشان دهد، می‌خوانند «دختر دختری کرده، آرد ریخته خمیر کرده». ولی برای دختری که بی‌توجه بوده و کارش منظم و تمیز نیست به زبان محلی می‌خوانند: «دختر خوب نیست که قر بریزد و پی اطفار خود بوده باشد و آردش درون قوطب باشد. دختر خوب است چاق و چله باشد و مدام به فکر پختن نان و آشپزی بوده و آردش درون ظرف خمیرش باشد» و... ناگفته نگذاریم که همه ادبیات شفاهی یاد شده با توجه به جنسیت فرزند و با توجه به آنچه که ذکر بیان می‌شود.

### بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، نشانه‌های جنسیت به این صورت مورد تأکید است: در فرهنگ مطالعه‌شده، لالایی یا شعرها و ضرب‌المثل‌ها برای زمان نوزادی فرزندان تا زمان ازدواج و شب زفافشان تنظیم شده است. ضمن اینکه در این نوع ادبیات شفاهی، جنسیت کاملاً هویدا است، این

ادبیات با اهداف آموزشی و تربیتی و تنها براساس نوع فرهنگ و نوع نگرش آن به نقش‌ها و الگوهای جنسیتی به‌کار گرفته می‌شود. کسانی که از این نوع ادبیات استفاده می‌کنند، بیشتر والدین و اجداد کودکان، نوجوانان و جوانان هستند که هرچه سنتی‌تر باشند و نوع خانواده‌شان به خانواده‌های گسترده نزدیک‌تر باشد، بیشتر و هرچه مدرن‌تر باشند و ساختار خانواده‌شان به خانواده‌های هسته‌ای نزدیک‌تر باشد، کمتر از این نوع ادبیات بهره می‌برند. مطابق بررسی‌ها، افراد مورد مطالعه شهرستان بروجرد، به‌علت شهری‌بودنشان کمتر از این ادبیات استفاده می‌کنند، اما به دلایل ریشه‌های سنتی، نوع نگاهشان به جنسیت تغییر نکرده و در ادبیات شفاهی خود، به‌طور مشخص برای مذکر و مؤنث تفاوت ارزشی قائل‌اند؛ پسر دوست‌اند و زنان پسرزا را تشویق می‌کنند. چنان‌که اشاره شد، معمولاً الگوی جنسیتی‌شان دربارهٔ دختر چنین است که دختر جای ویژه‌ای ندارد، جز مواردی خاص که کدبانو و صبور است و از راز دلش کسی آگاه نیست، اما الگوی جنسیتی آن‌ها دربارهٔ پسر همیشه عزیزتر بودن اوست و مسئولیت‌ها و وظایفش براساس عزتش تعریف می‌شود. فرودستی زن در این فرهنگ قابل‌چشم‌پوشی نیست. دختر در مقایسه با پسر، از مکانی ناپاک و آلوده به خون به دنیا می‌آید و به مار هفت‌سر تشبیه می‌شود. این فرهنگی است که توسط خود زنان تولید می‌شود. دختر آن‌قدر ارزش ندارد که معشوق باشد. اگر مردی به‌دلیل عشقش شعری هم برای او بگوید، در قالب فراجنسیتی است. اگر روزی عاشق شود، بدون نظر پدر که مصلحتش را می‌خواهد حق ازدواج ندارد و پدر او را به امیدواری به خدا و دین و مذهب بشارت می‌دهد و به او می‌فهماند مردی برای ازدواج مناسب است که دستش به دهانش برسد؛ زیرا در این فرهنگ قرار نیست زن از نظر مالی مستقل باشد. طی زندگی‌اش به روش‌های گوناگون آموزش می‌بیند که اعتراض نکند و چشم بگوید، حتی اگر قسمتی از وجودش را نادیده بگیرند؛ زیرا به‌طور قطع به نفعش است. او آموزش می‌بیند بدون اخم و ترش‌رویی، همسر کسی شود که برایش تدارک دیده‌اند (پسرعمو، پسرعمه یا هرکس دیگر که مصلحتش در آن است). اگر هم منتظر خواستگار باشد، باید بداند که خوشبختی و ازدواجش درگرو موردپسندبودن برادرش است؛ چراکه ساختار ذهنی فرهنگش این است که دختری مقبول است که برادرش مقبول باشد. او یاد می‌گیرد کدبانو، آشپز و خانه‌دار باشد؛ زیرا لازمهٔ ازدواج است و ازدواج از هر امری (حتی از خدمت به والدین) واجب‌تر است؛ زیرا بدون شوهر عزت و جاه و جلال و شوکت نخواهد داشت. درضمن باید به اندازهٔ کافی طناز باشد تا بساط لذت همسرش را فراهم کند. چاق‌وچله هم باشد که این‌چنین‌بودنش حکایت از سلامت تن و بدن او و قدرت جسمانی‌اش دارد و اینکه می‌تواند در



همان سطح طبیعت خود بماند تا قدرت جسمانی و تحمل بارداری، زایمان، شیردهی و نگهداری از کودکش را پس از به دنیا آمدنش و تا چندسالگی او داشته باشد. در ضمن در بستر نیز دلچسب‌تر باشد که اگر هم نباشد، ساختار اجتماعی جامعه اجازه تأهل مجدد را (البته نه به او) به شوهرش داده است. ظرافت تن و بدن زن نه تنها به درد همسررداری، کودک‌داری و وظایف خانه نمی‌خورد، بلکه خطر زیبایی و دلربایی را نیز به همراه دارد؛ نکند مورد توجه غیر واقع شود و هوس جدایی به سرش بزند؛ بنابراین، اگر چاق باشد، طبیعتش بهتر حفظ می‌شود و وارد مقوله‌های فرهنگی نمی‌شود. البته آنجا نیز که می‌گوید «زن مطلقه پاشنه پایش هم دشمنش است»، به گونه‌ای زن را از جدایی و استقلال می‌ترساند. با این ساختار ذهنی قالب در ادبیات شفاهی این فرهنگ و ترویج آن، ساختار اجتماعی این جامعه شکل می‌گیرد و آخرین روزنه‌های نجات زن در دوران عقل‌رس‌شدنش نیز خاموش می‌شود (زیرا اغلب، دخترانی که در سنین کم و با تصمیم‌گیری بزرگ‌ترشان ازدواج می‌کنند، در خانه شوهر پخته و عقل‌رس می‌شوند)؛ تا اگر روزی هم به فکر تغییر در نوع زندگی‌اش افتاد، از نظر جسمانی و ظاهری توانش را نداشته باشد. بدین ترتیب، زنی خوشبخت است که پسرزا باشد تا هم رضایت شوهرش را جلب کند، هم برای دوران پیری‌اش با تکیه به پسرش به جاه و جلالی برسد، بتواند با سیاست خود عروس را جذب کند و قدرت را به کف آورد و در کنار پسرش ریاست کند. البته آن زمان آن قدر دیر شده است که همچنان در همان سطح طبیعی‌اش باقی خواهد ماند؛ زیرا جز فعالیت و جنب‌وجوش در سطح خانه‌داری و کدبانوگری مجال دیگری نمی‌یابد و بالاخره مرگش فرامی‌رسد و از دنیا می‌رود. در نهایت، این جنس لطیف، این فرودست، این تولیدکننده فرهنگ و به تعبیر اورتتر، این «میانجی رابطه طبیعت و فرهنگ»، در رسیدن به فرهنگ نافرجام می‌ماند.

## منابع

- اداره کل میراث فرهنگی، دانشنامه رسمی شهرستان بروجرد، صنایع دستی و گردشگری استان لرستان.
- اسفندیاری، احمد (۱۳۷۸)، *ضرب‌المثل‌های بروجردی*، اصفهان: انتشارات غزل.
- اورتتر، شری (۱۳۹۲)، *زن طبیعی، مرد فرهنگی*، ترجمه لادن رهبری، [www.anthropology.ir/article](http://www.anthropology.ir/article).
- بیتس، دانیل و پلاک، فرد (۱۳۹۰)، *انسان‌شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- پانوف، میشل و پرن، میشل (۱۳۸۹)، *فرهنگ مردم‌شناسی*، ترجمه اصغر عسگری خانقاه، تهران: انتشارات سمت.

- خوانساری، آقا جلال‌الدین محمد (۲۵۳۵)، عقاید النساء، تهران: مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۰)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات سازمان لغت‌نامه.
- مور، جری (۱۳۹۱)، زندگی و اندیشه بزرگان انسان‌شناسی، ترجمه هاشم آقاییگ‌پوری و جعفر احمدی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۸)، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران: انتشارات عطار.
- ستاری، جلال (۱۳۷۳)، سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران: نشر مرکز.
- عسگری خانقاه، اصغر (۱۳۹۱)، مردم‌شناسی: روش، بینش و تجربه، تهران: نشر علم.
- عسگری خانقاه، اصغر و کمالی، محمدشریف (۱۳۸۸)، مقدمه بر انسان‌شناسی زیستی، تهران: نشر رهنما.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، انسان‌شناسی عمومی، تهران: انتشارات سمت.
- عمید، حسن (۱۳۹۱)، فرهنگ فارسی عمید، تهران: نشر امیرکبیر.
- لک، عظیم (۱۳۹۳)، بررسی جامعه‌شناختی شعر و موسیقی زاگرس‌نشینان لر، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- ماسه، هانری (۱۳۹۱)، معتقدات و آداب ایرانی (از عصر صفویه تا دوره پهلوی)، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تهران: نشر شفیعی.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۵۴)، تحقیق در احوال و آثار و افکار ایرج‌میرزا و خاندان و نیاکان او، تهران: انتشارات شرکت چاپ افست گلشن.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نوروزی، بهروز (۱۳۸۷)، «کلمات و واژه‌های مشترک بین گویش مردم بروجرد و اصفهان»، فصلنامه صدای زاگرس، شماره ۱۱ و ۱۲: ۱۳۴-۱۳۵.